

بیشتری منتقل کند .

### ریچاردز می نویسد :

« آنچه که شعر منتقل می کند ، چگونگی انتقال آن ، و نیز ارزش آنچه که منتقل شده ، با هم ، موضوع نقد شعر را بوجود می آورند ... شاید اغراق بنظر رسد اگر بگوئیم که تنها هدف همه ی کوشش ها ، ترجمه ها ، تفسیرها ، تحسین ها ، و تکذیب ها در نقد شعر ، گسترش قدرت این انتقال است . اما در عمل واقعاً این مطلب صحت دارد . کلیه ی اصول و قواعدی که برای نقد شعر ذکر میشوند برای دقیق تر و مشخص کردن این انتقال بوجود آمده اند ... ارزیابی یک شعر بدون دریافت تجربه ای که شعر در انتقال آن میکوشد بی فایده است ... ارزش ، جز از طریق انتقال آنچه که با ارزش است ، قابل درک نیست . » (۱)

۳

در مقابل ریچاردز که کم و بیش به شعر بعنوان یک نوع از ادبیات نظر دارد ، می توان از **پروفسور آنجل دل ریونام** برد که درست بر خلاف او فکر می کند :

« هر گونه تجزیه و تحلیل منطقی شعر ، چیزی را از آنچه که درک شاعرانه ی واقعی بوجود می آورد کم دارد . زیرا شاعر واقعیت را تشریح نمی کند ، بلکه در مقابل آن بزبان ویژه ی خویش واکنش نشان میدهد . شعر احساس را بازگو می کند ، تجربه را منتقل میسازد و فراتر و فراتر از درک منطقی و تاریخی ست . شعر با حقایق معینی سروکار دارد ، زبان آن زبان تمثیل ها و علامات و تصاویر است که بر حسب زمان یا ضرب (ریتم) خاصی مرتب شده اند . این ریتم نوع بخصوصی از واکنش را در خواننده - که تکان خورده ، بیدار شده ، بوسوسه افتاده و یا با راز اشیاء آشنا گشته است - بیدار می کند . از همین روست که نقد واقعی شعر قبل از هر چیز باید یا ساختمان و زبان شعر سروکار داشته باشد ، نه با افکار و احساسات ارائه داده شده . نقد شعر باید بکوشد تا چگونگی جا و نظم عوامل گوناگونی را که شاعر

## فصل پانزدهم - نقد شعر چیست ؟

ما درباره ی انواع گوناگون قضاوت های شعری آنچنان سخن گفتیم که گوئی کار نقد شعر تنها ارزیابی شعر و صدور احکامی دایر بر «خوب» یا «بد» بودن شعر است . حال آنکه نقد شعر تنها به این ارزیابی نمی پردازد و حتی هستند منتقدینی که اصولاً کار نقد شعر را ارزیابی و قضاوت نمی دانند .

بدین ترتیب ما در کوشش خود برای تعریف نقد شعر نیز بچند گونه طرز فکر و سلمیه برمی خوریم و لازم است این انواع را بشناسیم تا قادر باشیم نتایج نقد یک شعر را بر اساس این تعاریف دریابیم .

۲

نخستین دسته از منتقدین نقد شعر را - یا اصولاً نقد هر گونه اثر هنری را - کوششی برای تسهیل ارتباط بین شاعر و خواننده می دانند ، بطوریکه شعر بتواند از طریق این تسهیل آنچه را در خود نهفته دارد با سرعت و دقت

بکار می گیرد نشان دهد. « (۱)

و یا اسپاراشوت صریحاً می نویسد :

«نقد، نمایشی لفظی است که به ارزیابی شعری که بعنوان موضوع نقد انتخاب شده می انجامد ... نقد نمایش است، یعنی سخن حداقل بسیار ما را نه می باشد، و در ارزیابی میکوشد. پس با هر نوع تجزیه و تحلیل بدون ارزیابی متفاوت است.» (۲)



در مقابل این دو دسته طرز فکر، طرز فکر ثالثی وجود دارد که ناظر بر کلیت شعر است. در این مورد سخن جورج والی می تواند روشنگر باشد:

«قضاوت راجع به شعر جنبه‌ی داخلی دارد. بعبارت دیگر تنها به طبیعت درونی شعر - که کلاً و مستقیماً درک میشود - اشاره گراست ... هیچ معیار خارجی و هیچ آزمایش کمی برای ارزیابی شعر وجود ندارد ... برای تقرب به شعر راه‌هایی مستقیم و گریز گاه‌هایی هست، اما هرگز در این قلمرویی راه‌ای یافت نمیشود. چه بخواهیم و چه نخواهیم شعر بسوی کلیتی میرود که در آن وجوه تمایز فنی شعر درهم آمیخته و محو میشوند. باین دلیل است که هرگز برای هنر نقدی علمی وجود ندارد ...» (۳)

و بدنبال این سخن می توان از د. ه. لارنس نقل کرد که میگوید:

«نقد جز تشریح منطقی احساسی که کتاب مورد نظر در ناقد برمی انگیزد نیست. نقد هیچگاه نمی تواند علم محسوب شود، چرا که در مرحله‌ی اول بسیار شخصی است و در مرحله‌ی دوم با ارزش‌هایی سروکار دارد که علم به آنها توجه نمی کند. زیر بنای نقد عاطفه است نه عقل. ما آثار هنری را وسیله‌ی تأثیر آنها بر عواطف صمیمی و حساس خویش قضاوت می کنیم ... منتقد باید قادر

1-Angel del Rio-Introduction to «Poet in New York»

( by Federico Garcia Lorca) - P. XXVI

۲- اسپاراشوت - همان کتاب - ص ۵۸

۳- جورج والی - همان کتاب - ص ۲۳۵

باشد که آثار هنری را در همه‌ی پیچیدگی و قدرتش احساس کند ...» (۱)



اما همه‌ی این سخنان در کلام گوتمبس با هم آشتی می کنند، آنجا که می گوید :

«بطور کلی می توان گفت که يك ناقد خوب ادبی، هنگام اعمال «هنر» خویش - یعنی وقتی که نقد خود را بروی کاغذ می آورد - بدو کار، یا يك کار از دو کار مشغول است: او، تا سرحد توانائی خود، واکنش حساب شده‌ی خویش را در مقابل يك نوشته، يك نمایشنامه، يك قصه، يك شعر و يك مقاله - بطور کامل و روشن - نشان داده و ما را در بردن لذتی عمیق تر و درکی ژرفتر از تجربه‌ای که در درون و ماوراء يك نوشته است کمک می کند، و با تجزیه و تحلیل مفصل يك نوشته، عناصری را که با هم ترکیب گشته‌اند تا به آن کیفیت خاص ببخشند آشکار میسازد. البته در عمل این دو فعالیت معمولاً با هم انجام میشوند، بعبارت دیگر ناقد خوب که می داند تشریح و ارزیابی او باید مبتنی بر شواهدی باشد، اشارات و قضاوت‌های اساسی خویش را با قطعاتی (هر چند کوتاه) از نوشته مورد نظرش مستند میسازد.» (۲)



آنچه گفته شد طبیعت نقد شعر را روشن میسازد. اما رعایت این نکات در صورتی به خلق نقد صحیح و واقعی شعر می انجامد که چند نکته‌ی فرعی، ولی بسیار با اهمیت، نیز بشدت مورد نظر قرار گیرد.

نخست آنکه منتقد باید بکوشد تا نوشته‌ی او عاری از هر گونه حب و بغض باشد و بعبارت دیگر هنگام بررسی و ارزیابی يك اثر همه‌ی پیشداوری‌ها و گرایش‌های خویش را فر و نهد و بعبارت دیگر با شعر سروکار داشته باشد نه باشاعر، و با شعر بعنوان شعر طرف گردد نه بعنوان وسیله‌ای برای تبلیغ و اشاعه‌ی فکری یا هدفی.

1-D.H.Lawrence -From «Literature and Criticism»-  
by H.Coombes-P.8

۲- گوتمبس - همان کتاب - ص ۷

دیگر آنکه «منقد باید در بکار بردن اصطلاحات نقد شعر محتاط باشد ، چرا که جمع آوری چند کلمه نظیر : حساسیت ، شعور و ناخود آگاهی ، و بر پا کردن نمایشی از آن ها کار بسیار ساده ایست ... ناقد خوب این اصطلاحات را بدقت و صادقانه بکار می گیرد .» (۱)



کار نقد شعر مشابه خلق دستور زبان است. نویسنده‌ی دستور زبان همواره پس از بوجود آمدن زبان ظاهر میشود و از میان هیاهو و بهم ریختگی آن خطوط اصلی زبان را درمی یابد و نظام آنرا می شناسد و آنها را «فرمول وار» بیان می کند. رعایت این فرمول ها به خلق زبانی شسته و رفته کمک می کند ، اما همیشه عدول منطقی از این فرمول هاست که توسعه‌ی زبان را موجب می گردد .

حکایت شعر نیز چنین است. ناقد از پس شاعر سر می رسد ، و خطوط اصلی کار او را درک می کند و برای دیگران شرح میدهد. اما نتیجه‌ی کار او فقط بدرد آشنائی بیشتر با کار شاعر می خورد ، چرا که تقلید کننده‌ی این خطوط اصلی کشف شده بدست ناقد ، شاعری فاقد اصالت و دست دوم خواهد بود .

شاعر اصلی و واقعی همواره خطوط کشف شده در نقد شعر را می شکافد و از آن ها عدول می کند تا بنیادی جدید در فرهنگ زبان خویش خلق کرده باشد .